

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی ام ۹۸ / ۰۹ / ۱۰

موضوع: مصدر تشریح معارف دین؛ صحابه یا اهل بیت (۱۳)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله واللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله إلی یوم لقاء الله.

پرسش:

این که نقل می کنند حضرت علی در نماز بود تیر را از پایش کشیدند و حضرت متوجه نشد، سند دارد؟

پاسخ:

هیچ سندی ندارد؛ اصلاً و ابداً، اولین بار «مولوی» در «مثنوی» آورده است. البته امیرالمؤمنین همین طوری و شاید فراتر از این است، این واقعیتی است؛ ولی این واقعیتی است که سند ندارد.

بررسی که ما کردیم، اولین بار قرن هفتم، هشتم «مولانا» در «مثنوی» خودش این را به شعر در آورده است. حالا این که کجا دیده و قضیه اش چه بوده من نمی دانم. ما در منابع خودمان نداریم و حتی در منابع اهل سنت هم ما نتوانستیم مدرکی پیدا کنیم، خیلی هم دنبالش گشتیم.

البته عرض کردم امیرالمؤمنین قطعاً این شکلی است؛ یعنی وقتی مشغول نماز است از همه چیز غافل است. البته نه تنها ایشان حتی در شرح حال آقای «خونساری» است و داستانش را حتماً آقایان شنیده اند. می خواستند قلبش را عمل کنند ایشان شبهه داشت که آیا بیهوش کنند یا نه؟ ایشان گفت: من راضی نیستم من را بیهوش کنید.

گفتند باید با چاقو سینه تان را بشکافیم و قلب تان را دستکاری کنیم، گفت: مسئله‌ای نیست. پزشکان می‌گفتند ما مشغول شدیم با چاقو سینه‌اش را شکافتیم و قلبش را جراحی کردیم، ایشان اصلاً هیچ نگفت! بعد ایشان گفت: من مشغول ذکر خدا بودم و آن‌چنان غرق در یاد خدا بودم که اصلاً متوجه نشدم!

این نمونه که خیلی بالاتر از تیر کشیدن است. يك کسی که به قولی خاک زیر پای امیرالمؤمنین هم خودش را حساب نمی‌کند، این طوری است! ما چون با این‌طور قضایا انس نداریم، این کارها يك مقدار برایمان مستبعد است. ولی عرض کردم دنبال مدرک اگر بخواهیم بگردیم ما برایش مدرک پیدا نکردیم.

یکی از شبهات آقایان اهل سنت در آیه ولایت همین است؛ می‌گویند چطور شد که حضرت امیر در حال نماز متوجه سائل شد؛ ولی تیر از پایش کشیدن متوجه نشد؟

ما گفتیم اولاً: این قضیه واقعیت ندارد؛ ثانیاً: در حین نماز، توجه به غیر خدا اشکال دارد؛ ولی توجه به فقیر برای خدا اشکالی ندارد.

اضافه بر این که قرآن می‌فرماید:

(أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)

آیا نمی‌دانستند که فقط خداوند توبه را از بندگان می‌پذیرد، و صدقات را می‌گیرد، و خداوند توبه‌پذیر و مهربان است؟!

سوره توبه (۹): آیه ۱۰۴

از شیعه و سنی روایت داریم که صدقه اول در دست خدا قرار می‌گیرد بعد در دست فقیر! امیرالمؤمنین در حال نماز این صدقه را به خدا داده است بعد به دست فقیر رسیده است.

ثالثاً: نسبت به رسول اکرم داریم که در حال نماز است حضرت کفشش را در می‌آورد، همه کفش‌شان را در می‌آورند، انگشترش را در می‌آورد. همه صحابه هم انگشترشان را در می‌آورند، یعنی تصور می‌کردند يك حکم جدیدی آمده است.

حضرت «أمامه» نوه دختری‌شان - دختر «زینب» - را سر نماز روی دوشش می‌گرفته و موقع که می‌خواست به سجده برود زمین می‌گذاشت. امام حسن و امام حسین در دوشش قرار می‌گرفتند پیغمبر در حال سجده این‌ها را زمین می‌گذاشت، بعد دوباره روی دوشش می‌گذاشت. آیا این‌ها منافاتی با خضوع و خشوع در نماز دارد؟ این‌ها را که آقایان در صحاح‌شان آورده‌اند!

قضیه «أمامه» در «صحيح بخاری و مسلم» آمده است. قضیه امام حسن و امام حسین اگر اشتباه نکنم در «مسند احمد» با سند صحيح آمده است. این‌ها يك مقداری میدان را خالی می‌بینند، بچه‌های ما هم خیلی مسلط به پاسخگویی نیستند لذا این‌ها زمینه را فراهم می‌بینند و این‌طور شبهات را مطرح می‌کنند.

اگر يك مرتبه، دو مرتبه خوب به این‌ها جواب داده بشود، دیگر این‌ها این شبهات را مطرح نمی‌کنند و برای ابد از این حرف‌ها نمی‌زنند.

لذا بعض وقت‌ها قضیه ای از باب «رُبّ مشهور لا اصل له!» است ولی اگر دنبال سند بگردیم و می‌پرسید سندی دارد یا نه؟ می‌گوییم: سندی نتوانستیم پیدا کنیم. حتی در کتاب‌های رده سوم و چهارم شیعه هم نتوانستیم مدرک پیدا کنیم.

پرسش:

يك روایت در کتب مختلف است که پیغمبر فرمود: اگر کسی دو رکعت نماز بخواند و حواسش فقط به نمازش باشد، شتری می‌دهم که این را صدقه بدهد. همه خواندند تنها کسی که حواسش به نماز بود حضرت امیر بود.

حضرت سوال کردند حواس‌تان هیچ پرت نشد؟ حضرت امیر فرمود: چرا، در این فکر بودم این شتر که ذبح بشود چطوری بین فقرا تقسیم کنیم؟

پاسخ:

نه، ما این را ندیدیم. ما هم این قضیه را از منبریه‌ها و مداح‌ها شنیدیم ولی این که آیا سندی دارد و یا ندارد اصلاً به طور کلی معلوم نیست. بعضی از مطالب است واقعیت هم داشته باشد جامعه این‌ها را نمی‌پذیرد؛ یعنی در حقیقت جامعه این را يك تنقیص می‌شمارد که خود امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نتوانسته دو رکعت نماز با حضور بخواند و فکرش جای دیگر رفته است. این تالی فاسدهایش خیلی زیاد است.

به اضافه این که غالب این قضایا واقعیت ندارد؛ بعضی از مسائل است که دشمنان اهل بیت مخصوصاً نسبت به حضرت امیر آن را برای تنقیص حضرت درست کردند. ما به اندازه کافی برای مقام امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) حتی فضائل بی نظیر حضرت با سندهای صحیح روایت داریم.

من تمام روایاتی که اهل سنت دارند و این که این فضیلت مخصوص امیرالمؤمنین است با عبارت «لایشرکه احد»؛ هیچ احدی با او شریک نیست، این‌ها را جمع کرده‌ام. شما «لایشرکه احد» را سرچ بزنید ببینید چقدر روایاتی در مورد امیرالمؤمنین می‌آید که مختص ایشان است و هیچ يك از صحابه این فضیلت را ندارد.

پرسش:

مطالب «ابن ابی الحدید معتزلی» در مدح امیرالمؤمنین، چه مقدار قابل استناد است؟

پاسخ:

مطالبی که ایشان می‌آورد، مطالب صحیح هم دارد و ضعیف هم دارد؛ یعنی این طوری نیست که خودش بیاید بگوید این‌ها صد در صد صحیح هستند. «ابن ابی الحدید» نسبت به حضرت امیر ارادت فوق العاده ای داشته و

در آن هیچ شك و شبهه‌ی نیست؛ ولی از آن طرف هم نسبت به ابوبکر، عمر و عثمان که معتقد به خلافت آن‌ها است ارادت دارد و مثلاً می‌گوید:

الحمد لله الذي... قدم المفضل على الأفضل»

شرح نهج البلاغة؛ اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد

المدائني الوفاة: ٦٥٥ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م، الطبعة:

الأولى، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج ١، ص ٩

ایشان يك تفكر اعتزالی دارد و از سنی‌ها هیچ‌کس «ابن ابی‌الحدید» را قبول ندارد. می‌گویند ایشان شیعه است و دروغ می‌گوید که من سنی هستم.

شیعیان و محققین ما هم خیلی به او اعتماد ندارند. اگر روایتی را «ابن ابی‌الحدید» نقل کرد و سند داشت «نحن ابناء الدليل، نحن ابناء السند»! ما سندش را بررسی می‌کنیم.

ایشان مطالبی را از استادش «نقیب» نقل می‌کند که خیلی تند است؛ یعنی این عبارتها به یک سنی نمی‌ماند. حتی بعضی از مطالبش از شیعه‌ها هم تندتر است. یک جا دارد روز مبعث، ما وارد حرم حضرت امیر شدیم، دیدیم آن‌جا مردم نسبت به ابوبکر و عمر سب و لعن می‌کنند، من به استادم گفتم: چرا این چنین است؟ گفت: درب سب «شیخین» را علی ابن ابیطالب باز کرده، تقصیر ما چیست؟ بعد به طور مفصل از عبارتهای حضرت امیر در طعن «شیخین» بیان و مطرح می‌کند.

مرحوم «مطهری» هم در کتاب «جاذبه و دافعه علی» این عبارت را می‌آورد، در «امامت و رهبری» هم آورده است. مرحوم «مطهری» روی عبارت «نقیب» خیلی مانور داده که می‌گوید: "خود حضرت امیر، با این‌که وحدت

را رعایت کرد و در نماز جماعت آن‌ها می‌رفت و... ولی این مانع نشد که حقانیت خودش را مطرح کند و مانع این نشد نسبت به ربایندگان حقش خودداری کند. "ایشان واژه «ربایندگان حق» را می‌آورد!

آغاز بحث...

بحث ما در رابطه با عدم شایستگی صحابه، بویژه خلفاء بر مشروعیت اخذ شریعت بود. عبارتی را از آقای «ابن قیم جوزیه» آوردیم که ایشان به طور مفصل با واژه «خفی علیه، خفی علیه» این مطالب را آورده است. و نمی‌گوید «جَهْل»!!

تا رسیدیم به این‌جا که ایشان می‌گوید:

«وَكَمَا خَفِيَ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)»

إعلام الموقعين عن رب العالمين؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد الزرعي الدمشقي الوفاة: ٧٥١ هـ، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٩٧٣، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، ج ٢، ص ٢٧١

در این‌جا ما یک مقدار توضیح بیشتری دادیم. مسئله "عمر و انکار وفات پیغمبر در «صحیح بخاری»"، "تهدید به قتل قائلین به وفات پیغمبر"، "اتهام نفاق به قائلین به وفات پیغمبر"، "انگیزه عمر از انکار وفات پیغمبر" و... را مطرح کردیم.

عرض کردیم ایشان دنبال این بود که ابوبکر از «سُنْح» به «مدینه» بیاید و بلافاصله می‌گوید این پیره مرد است و با او بیعت کنید.

همین که ابوبکر آیه،

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)

تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد!

سوره زمر (۳۹): آیه ۳۰

را می‌خواند، ایشان تعجب می‌کند و می‌گوید آیا ما همچنین آیه ای در قرآن داریم؟ می‌گوید وقتی من این آیه را خواندم از شدت ناراحتی با سر به زمین خوردم تصور نمی‌کردم همچنین آیه‌ی در قرآن باشد!

« والله ما علمت أن هذه الآية أنزلت قبل اليوم »

البداية والنهاية؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الغداء الوفاة: ۷۷۴، دار النشر: مكتبة

المعارف - بيروت، ج ۵، ص ۲۴۳

قسم می‌خورد که من نمی‌دانستم این آیه نازل شده است، و حال آن‌که شأن نزول همین آیه را خود ایشان نقل می‌کند!! قبل از ایشان افرادی این آیه را در مسجد خواندند ولی ایشان به هیچ وجه به قرائت‌های که شده بود ایشان توجه نکرد.

من دو تا روایتی را که آقایان از خلیفه دوم نقل کردند برایتان می‌خوانم و تقاضا دارم دوستان به خوبی دقت کنند؛ این روایات وقتی کنار هم قرار می‌گیرد، آدم به راحتی می‌تواند مسائل را تحلیل بکند.

می‌گوید: بعد از «سقیفه» عمر بالای منبر رفت و قبل از ابوبکر سخنانی کرد همه مردم دیدند ایشان شمشیر به دست گرفته بود، گفت:

«من قال: إن رسول الله مات علوت رأسه بسيفي هذا»

المختصر في أخبار البشر؛ اسم المؤلف: أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (المتوفى: ٧٣٢هـ)

الوفاة: ٧٣٢، دار النشر: ج ١، ص ١٠٧

بعد از این که ابوبکر این آیه را خواند، عمر گفت:

«أيها الناس إني قد كنت لکم بالأمس مقالة ما كانت إلا عن رأيي»

این که گفتم پیغمبر نمی میرد و می ماند و تمام منافقین روی زمین را نابود می کند بعد می رود، این از

رأی شخصی خودم بود!

«وما وجدتها في كتاب الله»

می گوید: این که پیغمبر آخرین نفر خواهد بود، پیغمبر به آسمان رفت، همان طوری که حضرت موسی و... رفته

بود این ها را من در کتاب خدا ندیدم!!

«ولا كانت عهدا عهده إلي رسول الله»

یک پیمان و عهد و روایتی که پیغمبر به من گفته باشد من خبر نداشتم!

«ولكني قد كنت أرى»

رأی من این بود

« أن رسول الله سيدبر أمرنا حتى يكون آخرنا»

پیغمبر تمام امور ما را تدبیر می کند و آخرین نفر ما است که از دنیا خواهد رفت.

الثقات؛ اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي الوفاة: ٥٤ ، دار النشر : دار

الفكر - ١٣٩٥ - ١٩٧٥، الطبعة : الأولى، تحقيق: السيد شرف الدين أحمد، ج ٢، ص ١٥٦ و ١٥٧

متوجه نشدیم منظورش آخرین نفر ما، یا آخرین نفر صحابه؟ پیغمبر اگر در قید حیات باشد فرزندان صحابه هم که به دنیا می آیند صحابه می شوند باز پیغمبر عمرش طولانی بشود یعنی هر چه پیغمبر عمرش طولانی بشود بر آمار صحابه ها افزوده می شود.

«یکون آخرنا» معنا ندارد. این را داشته باشید می گوید: «وما وجدتها في كتاب الله» این هم در کتابهایی که آقایان آوردند است. مخصوصاً کتاب «ثقات ابن حبان» متوفای ٣٥٤ به طور مفصل در جلد ٢، صفحه ١٥٦ آورده است و در کتاب «عمدة القاری» تألیف «بدر الدین عینی» که «شرح صحیح بخاری» است در جلد ٨، صفحه ١٥ آمده است.

عمر به خطاب به «ابن عباس» می گوید:

«یا ابن عباس ، هل تدری ما حملنی علی مقاتلی التي قلت حين مات رسول الله؟»

«ابن عباس» می دانی چرا من گفتم پیغمبر نمی میرد هر کس بگوید پیغمبر مرده گردنش را می زنم؟

«ابن عباس» می گوید:

«قلت: لا أدري والله يا أمير المؤمنين»

نه، من نمی دانم!

«قال: ما حملني على ذلك إلا قوله تعالى: (وكذلك جعلناكم أمة وسطًا لتكونوا شهداء على الناس ويكون

الرسول عليكم شهيدًا) [البقرة : ١٤٣]

آقای عمر آن جا می گوید: من در آیه و روایتی ندیدم؛ در این جا می گوید: علت این که من گفتم پیغمبر نخواهد مرد، فلان مطلب است. حالا فکر کرد یا این که کسی یک آیه ای برایش خوانده یا خودش خدای نکرده قرآن باز کرده و دیده و این که موضوع چه بود؟ می گوید:

«فوالله إن كنت»

«إن» مخفف از مستقله است. «إن كنت» کلمه «ل» هر وقت می آید «إن» در آن جا شرطیه نیست مثل آیه شریفه

(وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴

می گوید: قطعاً برداشت من این بود؛

«سببقی فی امتہ حتی یشہد علیہا بأجزاء أعمالہا»

عمدة القاري شرح صحيح البخاري؛ اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العيني الوفاة: ۸۵۵هـ، دار

النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، ج ۸، ص ۱۵

روی این قضایا آقای «بدر الدین عینی» به طور مفصل مانور می دهد که آقای عمر می گوید من این آیه را دیدم:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)

همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم (در حد اعتدال،

میان افراط و تفریط؛) تا بر مردم گواه باشید؛

سوره بقره (۲): آیه ۱۴۳

شما را ما امت وسط قرار دادیم تا همه گواه بر مردم باشید پیغمبر هم گواه بر شما است. می‌گوید: من دیدم که اگر پیغمبر گواه بر ما است پیغمبر باید به قدری عمر بکند و همه ما از دنیا برویم تا پیغمبر بر اعمال ما، گواه باشد؛ از آن طرف نسبت به مؤمنین می‌گوید: **(لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)**! صحابه هم باید به قدری بمانند تا قیامت برپا بشود و از دنیا بروند.

ببینید وقتی که مبنا، مبنای صحیحی نباشد کار بر مبنای دروغ، زور، تزویر، چماق انجام بشود یک روز می‌گوید من نه در کتاب خدا و نه در سنت این را دیدم، رأی من بود؛ یک روز هم می‌گوید نه من این آیه را خوانده بودم به خاطر این آیه گفته بودم نباید کسی معتقد باشد پیغمبر از دنیا رفته است.

این‌ها وقتی کنار هم قرار می‌گیرد - برای مخصوصاً جوان‌های اهل سنت و تحصیل کرده‌ها - یک تلنگری در ذهن‌شان است که این‌ها یک مقداری بیدار بشوند. این روایت را «بدر الدین عینی» به عنوان یک امر مسلم نقل می‌کند و بعد از نقل روایت بحث‌های فقهی را بر این بار می‌کند؛ یعنی مشخص است که روایت را صحیح می‌داند.

روایت اولی هم در کتاب «الثقات ابن حبان» است که ایشان تمام روایات صحیح را در آنجا آورده است. این دو نوع روایات در این قضایا خیلی از مسائل را برای ما حل می‌کند.

بعد جالب است به این هم دقت کنید می‌گوید عمر بالای منبر رفت در رابطه به این که:

(أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ)

آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۴

شأن نزولش را عمر شخصاً نقل کرده ولی وقتی ابوبکر می‌خواند می‌گوید:

«والله ما علمت أن هذه الآية أنزلت قبل اليوم»

البداية والنهاية؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: ٧٧٤، دار النشر: مكتبة

المعارف - بيروت، ج ٥، ص ٢٤٣

عمر بالای منبر رفت گفت:

«تَقَرَّفْنَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ أُحُدٍ»

روز احد پیغمبر را در دست مشرکین تنها گذاشتیم و بالای «کوه احد» رفتیم.

«فَصَعَدْتُ الْجَبَلَ، فَسَمِعْتُ يَهُودِيًّا يَقُولُ قُتِلَ مُحَمَّدٌ!»

دیدم آن بالا یک یهودی است که می‌گوید: پیغمبر کشته شده است.

این را داشته باشید که می‌گوید: «فَسَمِعْتُ يَهُودِيًّا» بعد می‌گوید:

«فَقُلْتُ: لَا أَسْمَعُ أَحَدًا يَقُولُ: قُتِلَ مُحَمَّدٌ إِلَّا صَرَبْتُ عُقَّةَهُ»

هر کس بگوید پیغمبر مرده گردنش را می‌زنم!

«فَنَظَرْتُ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ، وَالنَّاسُ يَتَرَا جَعُونَ إِلَيْهِ، فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ:»

جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)؛ اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن

السيوطي الوفاة: ١٩/جمادى الاولى / ٩١١ هـ ، دار النشر:، ج ١٤، ص ٤١

یعنی همان آیه:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾

محمد (ص) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۴

خدا مرحوم «سید جعفر مرتضی» را پیامرزد يك تحليل‌های خیلی خوبی دارد. ایشان در «الصحيح من سيرة النبي» می‌گوید:

« ونحن هنا لا ندري من أين جاء ذلك اليهودي الملعون، الذي نقل عنه عمر قوله: قتل محمد»

ما نمی‌دانیم در «کوه احد» و در منطقه جنگ، این یهودی از کجا آمده است که عمر برگشت گفت «قتل محمد»

« مع أنه «صلى الله عليه وآله» قد رفض مشاركة اليهود في هذه الحرب»

پیغمبر ممانعت کرد که یک نفر یهودی در «جنگ احد» نباید بیاید!

«كما رفض ذلك في غيرها»

در هیچ یک از غزوات پیغمبر اجازه نداد تا یهودی شرکت کند.

بعد می‌گوید:

« كما أننا لا ندري كيف نفسر تهديد عمر لهذا اليهودي بالقتل»

عمر چطور به این یهودی می‌گوید حواست باشد وگرنه گردنت را می‌زنم

«مع أنه هو نفسه قد فر عن رسول الله «صلى الله عليه وآله وأسلمه لاعدائه»

با اینکه خودش از جنگ فرار کرده است! و پیغمبر را تسلیم دشمن کرده است.

در اطراف پیغمبر جز شش هفت نفر بیشتر نبود؛ حتی «نسیبه» در کنار پیغمبر و امیر المؤمنین شمشیر زد و از پیغمبر دفاع کرد؛ ولی ایشان می‌گوید من داشتم از کوه بالا می‌رفتم مثل بز کوهی می‌پریدم تا سریع به بالا برسم تا مشرکین به من دسترسی پیدا نکنند!!!

«فأين كانت حماسة عمر عنه في الدفاع عن النبي «صلى الله عليه وآله» ضد المشركين؟

این حماسه‌ای که عمر بالای کوه ساخت که می‌گوید ای یهودی، اگر بگویی پیغمبر مرده گردنت را می‌زنم، این حماسه آقای عمر چطور در دفاع از پیغمبر ضد مشرکین تحقق پیدا نکرد؟

«ولم لم يقتل أحد منهم؟»

چرا یک نفر از مشرکین را نکشت؟

«و لا حتى طيلة السنوات العشر، في عشرات الغزوات والسرايا التي اشترك فيها؟»

در طول این ۱۰ سالی که مسلمان شده بود یک مشرک را ایشان نکشته است!

«إن ذلك لعجيب حقا وأي عجيب»

این خیلی جای تعجب دارد و چه تعجیبی!

الصحيح من سيرة النبي الأعظم؛ للعلامة المحقق السيد جعفر مرتضى العاملي الناشر: دار الحديث

للطباعة والنشر، المطبعة: دار الحديث؛ ج ۷، ص ۱۸۲

این فرمایش ایشان، فرمایش خیلی متین و زیبایی است. لذا بعد از آن قضایا که تقریباً تمام شد و ابوبکر سر جایش نشست، بالای منبر رفت و برای خودش یک فضیلتی می‌داند که در این قضیه احد من آن‌جا بودم که این آیه نازل شد!

یهودی می‌گوید پیغمبر مرده و ایشان او را تهدید به قتل می‌کند، از آن طرف جبرئیل به پیغمبر وحی می‌کند آن وقت عمر این آیه را یادش نیست؛ وقتی ابوبکر آیه را می‌خواند می‌گوید:

«والله ما علمت أن هذه الآية أنزلت قبل اليوم»

به خدا نمی‌دانستم که همچنین آیه‌ی قبل از امروز نازل شده است!

البداية والنهاية؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: ٧٧٤، دار النشر: مكتبة

المعارف - بيروت، ج ٥، ص ٢٤٣

ما می‌خواهیم شریعت را از این‌ها بگیریم، ما کاری با بحث امامت و خلافت هم نداریم، آن بحث خودش را می‌خواهد؛ الان ما می‌خواهیم شریعت را از این آقایان بگیریم، اهل بیت را هم کنار بگذاریم ما می‌خواهیم نماز، روزه، حج، زکات و ... را از این‌ها بگیریم، آیا این‌ها صلاحیت این‌که مصدر تشریح اسلامی باشند دارند یا ندارند؟ یعنی با این وضع و با این سابقه و با این موارد چه کار باید کرد؟ ما می‌توانیم به این‌ها اعتماد داشته باشیم؟ هر روز یک حرفی می‌زنند و هر روز یک کاری انجام می‌دهند.

«ابن قیم جوزیه» ده، پانزده تا روایت بیان کرده ولی از آن طرف مرحوم «میرحامد حسین» شاید بیش از سیصد چهارصد مورد در کتاب «مطاعن» خود، قضایا را از کتب شیعه و سنی نقل کرده است.

اگر یک نفر مسئله گو و منبری بالای منبر برود، دو مرتبه دروغ و خلاف بگوید آیا حاضر هستید پای منبر این آدم بنشینید؟ امام جمعه فلان منطقه اهل سنت ثابت بشود دو مرتبه در خطبه نماز جمعه‌اش دروغ گفته، آقای سنی!

شما را به خدا و به هر کسی که قبول داری آیا مرتبه سوم می‌روی پای منبر این آقا بنشین یا نمی‌نشینی؟ این یک مسئله عادی است.

ما یک دفعه با این‌ها بحث می‌کردیم گفتیم آیه شریفه:

(وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا)

هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند!

سوره جمعه (۶۲): آیه ۱۱

آیه قرآن است حدیث هم نیست که بگوییم ضعیف و... است؛ می‌فرماید: پیغمبر در حال خطبه نماز جمعه است خطبه نماز جمعه به جای دو رکعت نماز است، شیعه و سنی بر این اتفاق نظر دارند. می‌فرماید: **(انْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا)**؛ همه از مسجد بیرون رفتند جز ۱۲ نفر در مسجد ماندند.

گفتم: اگر شما خودت مشغول خطبه نماز جمعه باشی، یک ماشینی بیرون مسجد تصادف می‌کند یا دو نفر بیرون مسجد دعوا می‌کنند جمعیت از مسجد بیرون برود شما را در حال خطبه خواندن تنها بگذارند، شما اسم پا منبری‌ها و آن‌هایی که برای نماز آمده بودند را چه می‌گذاری؟

آیا می‌گویی این‌ها آدم‌های خیلی خوبی هستند؟ چقدر آدم با صفا و دلسوز هستند خطبه نماز جمعه را رها کردند و بیرون رفتند تا ببینند چه اتفاقی افتاد و این تصادف و دعوا چه بوده است؟ یا نه، شما می‌گویید این‌ها چقدر بی‌معرفت و بی‌ادب هستند، خطبه نماز جمعه را رها کردند و بیرون رفتند. شما اسمش را چه می‌گذارید؟ هر اسمی شما برای این مخاطبین‌تان بگذارید ما هم همان را برای این‌های که: **(انْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا)**؛ می‌گذاریم.

کسانی که این قدر احترام برای پیغمبر ندارند. کاروانی از «شام» آمده آن زمان وقتی کاروان می‌آمد با دُهل و تشکیلات و ساز و آواز می‌آمدند و با صدای بلند می‌گفتند: آی مردم ما جنس تازه از «شام» آوردیم، چه کسی می‌آید بخرد؟! بلند می‌شوند و سراغ کاروان می‌روند!

حالا یک دفعه مسئله این است که یک نفر دعوا کرده می‌خواهند آن‌جا بروند و صلح بدهند یا دزدی را گرفتند می‌خواهند بروند مجازاتش بکنند. یک دفعه نه، (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا) آیا من می‌توانم به عنوان یک مسلمان از این آقایی که: (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا) بیرون رفته شریعتم را بگیرم؟

این کسی که احترام رسول الله را ندارد آیا احترام شریعت پیغمبر را می‌تواند داشته باشد؟ ما نمی‌خواهیم فحش و توهین و اهانت بکنیم، سوال داریم، این هم آیه قرآن است.

پرسش:

آیا خود اهل سنت بحث تشریح صحابه را قبول دارند؟

پاسخ:

بله، ما بارها گفتیم این‌ها می‌گویند:

«سنة الصحابة سنة النبي»

و هیچ فرقی ندارد.

در هر صورت... همه صحابه در «مدینه» بودند و تمام این‌ها در نماز جمعه شرکت کردند. آخر عمر پیغمبر هم است و اول هجرت هم نیست. همین صحابه ای که این‌جا آمدند (انْفُضُوا إِلَيْهَا)! در «کوه احد» هم پیغمبر را تنها گذاشتند و رفتند!!

در «جنگ حنین» که بعد از فتح «مکه» است؛ بعد از فتح «مکه» پیغمبر با ده هزار نیرو از «مدینه» حرکت کرده و «مسلمة الفتح» هم با پیغمبر هستند. ۱۲ هزار مسلمان در «جنگ حنین» شرکت کرده بودند، همه فرار کردند غیر از ده دوازده نفر؛ ما این را چه کار کنیم؟ می‌توانیم این را توجیه کنیم؟

در آیه قرآن داریم:

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ)

خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)؛ و در روز حنین (نیز یاری نمود)؛ در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیت) هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شده؛ سپس پشت (به دشمن) کرده، فرار نمودید!

سوره توبه (۹): آیه ۲۵

راوی می‌گوید غیر از امیرالمؤمنین، ۱۱۹۸۸ نفر فرار کردند و ۱۲ نفر آن‌جا ماندند. یعنی از هر هزار نفر، یک نفر با پیغمبر ماندند!

اصلاً دعوی خلافت سر جای خودش، ما می‌خواهیم ببینیم مرجعیت علمی و مصدر تشریح چه کسانی هستند؟ مرحوم آیت‌الله العظمی «بروجردی» تکیه داشت بر اینکه شما در میان اهل سنت سراغ دعوی خلافت و امامت نروید، شما مرجعیت علمی این‌ها را مطرح نکنید. مرجعیت علمی این‌ها که مطرح بشود، موضوع مشخص می‌شود.

بعضی از آقایان تقریبی‌های تخریبی، می‌گویند: آقای «بروجردی» معتقد نبود که ما در رابطه با امامت حرف بزنیم. اصلاً این‌ها متوجه حرف «آیت‌الله بروجردی» نشدند.

یکی از مطالبی که جناب آقای «واعظ زاده» در همان مقاله‌ای که دیروز عرض کردم در «مجله نهج البلاغه» دارد، همین را مطرح می‌کند و می‌گوید آقای «بروجردی» مخالف طرح بحث خلافت و امامت بود!!

من آن‌جا از قول آیت‌الله «شبییری زنجانی» نوشتم که ایشان گفت: "آقای «قمی» نماینده آقای «بروجردی» در «مصر» در «مدرسه فیضیه» وقتی از «مصر» برگشت سخنرانی می‌کرد، من آن‌جا بودم که گفت: آقای «بروجردی» به ما گفت: شما «مصر» می‌روید بروید مرجعیت علمی اهل‌بیت را مطرح بکنید و این‌ها را با فرهنگ اهل‌بیت آشنا بکنید، خود این‌ها وقتی مرجعیت علمی اهل‌بیت را قبول کردند، طرح کردن مباحث خلافت و ولایت زمینه ساز خیلی خوبی می‌شود."

نه این‌که ایشان در مورد بحث خلافت و امامت مخالف بوده است، ایشان می‌گفت شما بحث مرجعیت علمی را مطرح کنید!

همان بحثی که ما داریم. امیرالمؤمنین می‌گوید من آیه ای نیست که نازل شده باشد می‌دانم در بحر، بر، کوه، و بیابان و شهر بوده! از این طرف هم این آقایان این شکلی هستند، از نماز کسی که جنب شده سوال می‌کنند می‌گویند: اگر چند ماه هم آب پیدا نکند نباید نماز بخواند!

این حکم آیه قرآن است:

«... وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلٰكِنْ يُرِيْدُ لِيَطَهِّرَكُمْ وَلِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

و اگر جنب باشید، خود را بشویید (و غسل کنید)! و اگر بیمار یا مسافر باشید، یا یکی از شما از محل پستی آمده [= قضای حاجت کرده]، یا با آنان تماس گرفته (و آمیزش جنسی کرده‌اید)، و آب (برای

غسل یا وضو) نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید! و از آن، بر صورت [= پیشانی] و دستها بکشید! خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ شاید شکر او را بجا آورید!

سوره مائده (۵): آیه ۶

«إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا» آب پیدا نکردید «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» این آیه قرآن است حدیث نیست که بگویند به گوش ایشان نرسید یا این که بگوییم این آقایان با قرآن آشنا نیستند. آن وقت ایشان می‌گویند ۱۲ سال طول کشید تا من سوره بقره را حفظ کنم، حتما ایشان به این سوره ها نرسیده است!

پرسش:

با توجه به مبنای اهل سنت در رابطه با نبی مکرم که ایشان را فقط در ابلاغ وحی معصوم می‌دانند آیا این آیه را توجیه نمی‌کنند که پیغمبر خطا داشته صحابه هم خطا داشتند؟

پاسخ:

ببینید بحث خطا یک بحثی است؛ این‌جا بحث جهل است! اینجا قرآن دارد مذمت می‌کند یا مدح می‌کند؟ قرآن در چه مقامی است؟ در مذمت است. ما همین را می‌خواهیم بگوییم. آیا نسبت به خطاهای پیغمبر آیه و روایت صحیح داریم؟ غیر از این‌ها (نستجیر بالله) درست کردند؟

آیا برای رسول اکرم هم همچنین اتفاقی افتاد که خدا بخواهد در قرآن مذمتش بکند؟ بله دارد بر این‌که:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ

اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم

سوره الحاقه (۶۹): آیات ۴۴ تا ۴۶

ولی این آیه می‌خواهد بگوید پیغمبر اکرم به قدری مقید است و ما مراقبش هستیم یک «و» و «الف» در قرآن جابجا نکند.

پرسش:

همان جنگی که آیه نازل شد که پیغمبر! چرا به این‌ها اجازه دادی به جنگ نروند؟

پاسخ:

در آن زمینه پیغمبر با رأفت می‌گوید این‌ها می‌آیند:

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا

عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا

و (نیز) به خاطر آورد زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است!»، در حالی که بی‌حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.

سوره احزاب (۳۳): آیه ۱۳

«وَيَسْتَأْذِنُ» می‌خواهند اجازه بگیرند که بمانند می‌گویند «إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ!» در «جنگ احزاب» است ما مراقب

زن و بچه‌مان باشیم، می‌گوید پیغمبر! این‌ها آدم منافقی هستند این‌ها به خاطر این‌که از زن و بچه‌شان محافظت کنند نیستند، بهانه است این‌ها می‌خواهند از جنگ فرار کنند.

یعنی آن جا هم باز یک مذمتی برای صحابه است که برای فرار از جنگ داشتند بهانه تراشی می‌کردند و می‌گفتند آقا ما اگر به جنگ برویم فردا مشرکین به «مدینه» می‌ریزند و با زن و بچه‌مان چنین و چنان می‌کنند. آیاتی که در مذمت صحابه است شاید سه، چهار برابر آیاتی است که به ظاهر در مدح صحابه است. گرچه آن آیات مدح را هم تحلیل بکنیم از آن مذمت استفاده می‌شود.

(إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)

کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهده‌ی که با خدا بسته وفا کند، بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

سوره فتح (۴۸): آیه ۱۰

مشخص است بر این‌که، این بیعت‌ها، نقص بیعت به دنبال داشت و حتی نسبت به آیه:

(أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ)

و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.

سوره فتح (۴۸): آیه ۲۹

آیا این‌ها این‌چنین بودند؟ کارهایی که این حضرات انجام دادند عجیب است. «ابن عباس» می‌گوید ما در زمان عمر از ترس او جرأت نمی‌کردیم نماز مستحبی بخوانیم؛ اگر نماز مستحبی می‌خواندیم عمر با شلاق ما را می‌زد لذا در خانه‌هایمان نماز می‌خواندیم!!

آقای «ابن جوزی» یک بحث دیگری هم دارد که نکته و بحث خیلی خوبی است که فقط من یک اشاره‌ای بکنم که برای بعد می‌ماند.

«وَكَمَا خَفِيَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ وَأَصْحَابِهِ بِدُخُولِ مَكَّةَ مُطْلَقٌ لَا يَتَعَيَّنُ لِدَاكِ الْعَامِ»

إعلام الموقعين عن رب العالمين؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد الزرعي الدمشقي الوفاة: ٧٥١ هـ، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٩٧٣، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، ج ٢، ص ٢٧٢

این هم يك دنیایی است، این دیگر سرآمد تمام «خفی، خفی»ها است. البته ایشان در «الإحكام» هم دارد، آن جا مفصل می‌آورد؛ ولی این، مفصل‌تر از آن است.

در رابطه با قضیه «حدیبیه» که خودش یک دنیای دارد، دیگر مسئله قضیه جهل نیست. در آن جا جناب عمر بن خطاب می‌گوید:

«ما شككت منذ أسلمت إلا يومئذ»

من در نبوت پیغمبر مثل امروز تاکنون شکی نکرده بودم!

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ٢١١، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ١٤٠٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ٥، ص ٣٣٩

باید گفت (انا لله وانا اليه راجعون)! این تعبیر، تعبیر خیلی زشتی است در «صحيح بخاری» چاپ «عربستان سعودی» می‌گوید بعد از صلح «حدیبیه»:

«فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ»

آیا ما حق نیستیم و مشرکین «مکه» باطل هستند.

«أَلَيْسَ قَتْلَانَا فِي الْجَنَّةِ وَقَتْلَاهُمْ فِي النَّارِ»

کشته‌های ما در بهشت هستند و کشته‌های آن‌ها در آتش جهنم هستند.

«فَفِيمَ نُعْطِي الدِّيَّةَ فِي دِينِنَا»

چرا ما ذلت در دین را پذیرفتیم؟

یعنی صلح «حدیبیه» ای که به امر خدا و به دستور پیغمبر بود ایشان تعبیر به «الدِّيَّةَ فِي دِينِنَا» می‌کند بعد پیغمبر می‌گوید:

«يَا بَنَ الْخَطَّابِ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَنِي اللَّهُ أَبَدًا»

من رسول خدا هستم خدا من را ضایع نمی‌کند.

«فَرَجَعَ مُتَعَيِّظًا»

باز به حرف پیغمبر گوش نکرد، پیش ابوبکر رفت آن‌جا هم موضوع را گفت. ابوبکر گفت:

«يَا بَنَ الْخَطَّابِ إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَهُ اللَّهُ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶، دار

النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا،

ج ۴، ص ۱۸۳۲، ح ۴۵۶۳

یعنی ایشان با حرف پیغمبر آرام نشد با حرف ابوبکر آرام شد!

بعد «مغازی واقدی» یک بحث خیلی تندی دارد، نمی‌دانم تا چه حد می‌شود این‌ها را گفت می‌گوید:

«ارتبت ارتياباً لم أرتبه منذ أسلمت إلا يومئذٍ»

من اصلاً دچار تردید در نبوت پیغمبر و صحت اسلام شدم که تا به حال همچین شکی برای من اتفاق نیافتاده بود.

«ولو وجدت ذلك اليوم شیعۀ تخرج عنهم رغبۀ عن القضية لخرجت»

اگر من نیروی داشتم آن روز قیام می‌کردم!

قیام بر ضد چه کسی؟ بر ضد پیغمبر یا بر ضد «قریش»؟! با «قریش» که کاری نداشته است. اگر من نیرو داشتم در برابر رسول اکرم می‌ایستادم! ظاهرش این است.

«قال أبو سعید الخدري: جلست عند عمر بن الخطاب يوماً، فذكر القضية فقال:»

«ابو سعید خدری» می‌گوید من پیش عمر نشسته بودم قضیه را گفتم. عمر گفت:

«لقد دخلني يومئذٍ من الشك»

برای من شک ایجاد شد.

شک ایجاد شد که اسلام حق است یا حق نیست؟ پیغمبر که می‌گوید من پیغمبر هستم واقعاً راست می‌گوید من پیغمبر هستم؟

در ادامه می‌گوید:

«لقد دخلني يومئذٍ من الشك حتى قلت في نفسي: لو كنا مائة رجلٍ على مثل رأيي ما دخلنا فيه أبداً»

اگر صد نفر هم رأی داشتیم به هیچ وجه زیر بار صلح «حدییه» نمی‌رفتیم!

کتاب المغازی؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عمر بن واقد الواقدي الوفاة: ۲۰۷ هـ، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م ، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عبد القادر أحمد

عطا، ج ۲، ص ۹۴

بعد می‌گوید:

«والله ما شككت منذ أسلمت إلا يومئذ»

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتبة الإسلامية -

بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۵، ص ۳۳۹

بعد عجیب است می‌گوید:

«وعملت بذلك اعمالا»

به خاطر شکی که برای من اتفاق افتاد اعمال زیادی انجام دادم. صدقه دادم روزه گرفتم بنده آزاد کردم؛

«مخافة كلامي الذي تكلمت به»

به خاطر آن ارتیاب و شکی که در نبوت پیغمبر و حقانیت اسلام برای من ایجاد شده بود!

سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، اسم المؤلف: محمد بن يوسف الصالحي الشامي الوفاة:

۹۴۲ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۴ هـ، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد عبد

الموجود وعلي محمد معوض، ج ۵، ص ۵۳

ما کاری با هیچ چیزش نداریم! من می‌خواهم بدانم احکامم را می‌توانم از این‌ها بگیرم یا نمی‌توانم بگیرم؟
قرآن به صراحت می‌گوید:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!

سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۶

به قولی می‌گویند در خانه کس است یک حرف بس است!!

«والسلام علیکم ورحمة الله»